

کتابخانه
بهرام حسینزاده
۱۳۵۸

تاریخ معاصر

۳

حیات یحیی

جلد سوم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران، ۱۳۶۲



انتشارات عطار : خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت - تلفن، ۶۴۹۳۲۳



انتشارات فردوسی : خیابان مجاهدین، شماره ۲۶۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد سوم)

تألیف : یحیی دولت آبادی

چاپ اول : ۱۳۳۰ - تهران، کتابخانه ابن سینا

چاپ چهارم : ۱۳۶۲ - تهران

چاپ : چاپخانه رنگین - تهران

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است

سر آغاز

نزدیک بدو سال پیش برای نخستین بار جلد دوم این کتاب را که از وقایع صدر مشروطیت آغاز شده چاپ و منتشر کردیم و در مقدمه آن علت مقدم داشتن جلد دوم را بیان داشته و اینک نیز از نظر حفظ ترتیب سلسله وقایع مشروطیت بچاپ و انتشار جلد سوم پرداختیم و از خداوند مهربان در طبع و نشر دو جلد دیگر این اثر نفیس توفیق می‌طلبیم تا دوره کامل این کتاب که آئینه حقیقت‌نمای وقایع سیاسی و تاریخی نیم قرن اخیر ایران و داستان هشتاد سال عمر پرافتخار یکی از فرزندان رشید و میهن پرست این آب و خاک است در دسترس استفاده هم‌میثان عزیز قرار گرفته از سر گذشت نویسنده که سراسر عمر گرامی را بدون چشم داشت به اجر و پاداش وقف خدمت به مملکت و مردم آن نموده و در تنویر افکار و تأسیس فرهنگ و استقرار اساس مشروطیت رنجها برده و خدماتی کرده که محال است از صفحه خاطر ناظرین بیطرف و تاریخیهای بیغرض محو و فراموش شود، جوانان امروز هم نسلهای آینده درس عبرت گرفته با پیروی از افکار و کردار او روح آن مرد وطن پرست را شاد و بدینوسیله از زحماتش قدردانی کنند.

پدر فقید بزرگوارم آرزو داشت خود در ایام حیات موفق بطبع و تقدیم این اثر نفیس به هموطنان عزیز گردد و به همین منظور مقدمات چاپ را خصوصاً از حیث تهیه عکسهای تاریخی فراهم آورده بود، لکن پاره‌یی محظورات مانع انجام منظوری گشت و پس از او هم متأسفانه عکسها بشرحی که در مقدمه جلد دوم کتاب اشاره شد از میان رفت و ناگزیر به گراور کردن عکسهای که در دسترس عموم است اکتفا گردید و از عکس بعضی رجال هم که دسترس نبود برای آنکه وقفه‌یی در چاپ حاصل نشود صرف نظر کرده تدارک آنها را بچاپهای بعدی محول ساختیم و چون در غلط گیری دقت فراوان بعمل آمد از تنظیم غلطنامه برای بعضی اغلاط که احیاناً در چاپ راه یافته صرف نظر نموده و از خداوند توفیق طبع و نشر دیگر آثار نویسنده دانشمند کتاب را مسئلت داریم.

گفتار ناشر:

بشر از روز گاران بسیار دور یعنی از همان زمان که خط و نوشتن یاد گرفت و توانست افکار و خواسته‌های خود را به طرف مقابل تفهیم نماید، در صدد بوده که حوادث و اتفاقات زندگی خویش را بیاد گارنگاهداری کند، تا آیندگان از احوالات او باخبر گردند و از همین زمان است که نوشتن تاریخ که گاهی بصورت علامات حجاری شده روی تخته‌سنگ‌ها و تنه درخت‌ها و بعدها بصورت نوشته‌هایی القیایی و تصویری بر روی گل پخته از انسان‌های پیشین بساقی مانده شروع شده است. بجز این تاریخ جام جهان نمایی است که همچون آینه منعکس کننده حالات و افکار و روحیات ابناء بشر است و در آن بطور مجمل از حیات و ممات ملل مختلف گفتگو و بحث شده است.

تاریخ گذشته ایران نیز مانند تاریخ اغلب ملل جهان دارای قهرمانانی است که سرنوشت‌ساز این ملت باستانی و کهنسال بوده‌اند و ما با خواندن شرح حال آنان می‌توانیم راه و روش آنان را پیروی کنیم و از زحمات آنان که در راه ترقی و تعالی ملت ایران کشیده‌اند بهره‌مند گردیم.

تساریخ صدساله اخیر ایران نیز پر از حوادث مختلف است و این حوادث گاهی سرنوشت‌ساز ملت ایران را تغییر داده و جا دارد کتب زیادی از این قسمت سرنوشت‌ساز تاریخ چاپ شود و کتاب حاضر در رابطه با چنین موردی بچاپ می‌رسد و امیدواریم در آینده بتوانیم در این زمینه کتب دیگری بچاپ برسانیم تا روشن‌گر این برحه تاریخی ایران باشد.

فهرست مطالب

(جلد سوم)

- * فصل اول: مسافرت یا تبعید ۹
- * فصل دوم: تفلیس و ادسا ۱۷
- * فصل سوم: قسطنطنیه و احوال آن ۲۶
- * فصل چهارم : اقدامات نگارنده ۳۳
- * فصل پنجم: میتینگک بین المللی و اخبار ایران ۳۸
- * فصل ششم: مرگ پدر و حوادث ناگوار دیگر ۵۰
- * فصل هفتم : سیاست خارجی ایران در قرون اخیر ۵۷
- * فصل هشتم: اقدامات سزی و اوضاع جاری ۶۵
- * فصل نهم : انقلاب در قسطنطنیه ۷۷
- * فصل دهم : فتح ترکان جوان و خلع سلطان ۸۵
- * فصل یازدهم: اوضاع ایران پس از انقلاب عثمانی و احوال مهاجرین ۹۲
- * فصل دوازدهم : تجدید حیات انجمن سعادت ۹۳
- * فصل سیزدهم: فتح تهران و تبدیل سلطنت ۱۰۸
- * فصل چهاردهم : تهران یا تأسف بی پایان ۱۱۹
- * فصل پانزدهم: دولت و مجلس و اختلافات ۱۳۱
- * فصل شانزدهم : زندگانی هجده ماهه ۱۴۶

- ۱۵۳ فصل هفدهم: دعوت به کنگره نژادی لندن
- ۱۶۰ فصل هیجدهم: دومین مسافرت به اروپا
- ۱۶۸ فصل نوزدهم: کنگره نژادی
- ۱۷۶ فصل بیستم: اخبار ایران و جلسات عمومی کنگره نژادی
- ۱۸۵ فصل بیست و یکم: بقیه احوال کنگره نژادی
- ۱۹۴ فصل بیست و دوم: اقامت سوئیس و قضایای ایران
- ۲۰۳ فصل بیست و سوم: وقایع جانگداز تبریز و اقدامات درخارج
- ۲۱۶ فصل بیست و چهارم: حکومت بختیاری در ایران
- ۲۲۳ فصل بیست و پنجم: ناصرالملک در اوایان کنار دریاچه لمان
- ۲۳۳ فصل بیست و ششم: بقیه مسافرت و توقف در لوزان
- ۲۴۳ فصل بیست و هفتم: روح جوان و مناسبت با جوانان
- ۲۵۲ فصل بیست و هشتم: عاقبت احوال در اروپا و مقدمه دوم کنگره نژادی
- ۲۶۰ فصل بیست و نهم: احساسات من در مراجعت به ایران
- ۲۶۸ فصل سی ام: جنگ اروپا و تبدل احوال
- ۲۷۵ فصل سی و یکم: امیدواری و بدبختی
- ۲۸۱ فصل سی و دوم: يك سال وقت گم شده
- ۲۹۱ فصل سی و سوم: انقلاب سریع و مسافرت فوری
- ۳۰۰ فصل سی و چهارم: مسافرت و حوادث جنگی
- ۳۱۱ فصل سی و پنجم: کنت کانیتز آلمانی و گم شدن او
- ۳۲۳ فصل سی و ششم: کرمانشاهان و بدبختی
- ۳۳۵ فصل سی و هفتم: میدانهای جنگ و بینوایی
- ۳۴۶ فصل سی و هشتم: قصر شیرین و احوال اسفبار
- ۳۵۷ فصل سی و نهم: اردوی سرگردان

بسمه تعالی

فصل یکم

مسافرت یا تبعید

روزشنبه هشتم شهر شعبان یکهزار و سیصد و بیست و شش (۱۳۲۶ هـ) است که از طهران بعزم قسطنطنیه حرکت مینمایم یا باهر دولت وقت از وطن خود تبعید میشوم مدت تبعید خود را نمیدانم و بظاهر بی شرط و قید روانه میگردم.

چنانکه در آخر جلد دوم نوشته شد نگرانی شاه از من بحدی است که با همه تأمینات گرفته شده نمیتوان اطمینان داشت بگذارد من سلامت از خاک ایران بیرون بروم باین جهت نام خود را کتمان و موقع حرکت و کیفیت آنرا حتی از بعضی نزدیکان پنهان داشته دستگاہ مخصوصی از تهران برشت برای شخص تاجری گرفته که در خارج تهران در مکان معین انتظار مسافر خود را بکشد عصر روز جمعه جمعی از درباریان و غیره در قلهک شمیران بدیدن من آمدند از آنجا که میدانستم در میان آنها خبر بران بشاه نیز هستند وعده حرکت خود را یک هفته دیگر داده اطمینان میابند که بزودی حرکت مینمایم اما بعد از این مجلس که هوا تاریک میشود بی درنگ با درشکه معمولی عمومی خود را بتهران رسانیده شب را در خانه می‌گذرانم که روز ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۶ یعنی روز بمباردمان مجلس شورایی ملی در آن بسر برده و براهل آن خانه که منسوبین عیال من هستند بسیار بدگذشته بود وارد شده اهل و عیال و خواهر و برادر خود را که از پیش برای این شب بدانخانه خوانده شده بودند ملاقات نموده بشکرانه سلامت من و اینکه میتوانم با آزادی مسافرت نموده از تنگنای تحضن بدر

فصل اول

آیم آنشب بهمه خوش میگذرد وبعد از طلوع فجر روزشنبه از تهران بیرون رفته خودرا بدستگاه سفری رسانیده بجانب قزوین روانه میگردم .

چند سال بود خیال میکردم از این راه مسافرت نموده چندی در خارج این مملکت بمانم میسر نمیشد اینک جبراً از فشار حوادث جسته خود را از قفس بیرون میاندازم بلکه نفس راحتی کشیده شی را در بستر خود باطمینان خاطر بتوانم غنود .

در این سفر لازم بود یک نفر از دوستان خود را که طرف اطمینان باشد همراه ببرم و البته يك آدم بی سواد بی زبان بکار این راه نمیخورد ناچار از شاگردان مدارس خود واز کسانی که سالها زحمت تربیت آنها را کشیده ام باید کسی را اختیار کنم دوسه نفر را در خاطر آوردم بعضی را از عهده خرجشان برنمیآدمم و بعضی را خانواده آنها رضایت نمیدادند بالاخره درمیانه آنها یکی خود داوطلبانه حاضر میشود بامن بیاید اگر چه پیش از این هر وقت با جوانان تربیت شده می که بامن مانوس بوده صحبت مسافرتی میکردم همه اظهار حضور برای مصاحبت بامن نموده بریکدیگر در این تقاضا سبقت میگرفتند اما در مقام عمل هر کدام بعدی متعذر میگرددند و بی حق هم نیستند زیرا با این پیش آمده ها و مقصری من در پیش شاه البته مردم احتیاط مینمایند مرا مصاحبت کنند جوانی که داوطلب همسفری من شده میرزا تقیخان مدحت است این جوان ذاتاً شرف دوست و عزت طلب است در اوایل تأسیس مدارس ملی در مدرسه شرف که شرح تأسیس آن را در جلد اول این کتاب نوشته ام مدتی تحصیل کرده ولی چون خانواده اش اهل علم نبودند کار تحصیل او منظم نمیشد خصوصاً که مدرسه شرف مجانی برهم خورد و کار او مختل گشت روزی پدرش او را نزد من آورده درخواست کرد در تحصیل او همراهی نمایم من او را بمدرسه ادب فرستادم و از حالش مراقبت کرده نگذاردم با اشخاص بدخو معاشرت کند کم کم رشد و ترقی یافت افسوس بواسطه نامساعدتی اسباب توانست تحصیلات خود را تمام نماید چه مجبور بود روزی چند ساعت وقت خود را بکارهایی که مدد معاش باو بدهد از کتابداری مدرسه و غیره صرف نماید .

مسافرت یا تبعید

در اینوقت بیست و دو سال از عمرا و گذشته است این جوان مرا در این سفر مصاحب شده اگرچه سفر نکرده است ولی چون خود سفر بسیار کرده ام البته او هم کم کم تجربه خواهد آموخت..

خلاصه روزشنبه هشتم شعبان از راه شوسه تهران برشت حرکت مینمائیم این راه دو قسمت است یکقسمت از تهران بقزوین است که در حدود سنه ۱۲۹۰ آقا باقر سعدالسلطنه اصفهانی ساخته آقا باقر سالها حکومت قزوین را داشته و در زمان حکومت او با وجود اینکه مردم عامی کم اطلاع بوده بر آبادی قزوین افزوده شده است از جمله آثار او همین راه و متعلقات آنست با اینکه پیش از این آمد و رفت از این راه مثل حالا نبوده ولی بقدرت حکومت قزوین اداره آن منظم بوده است بعد از آنکه سعدالسلطنه از حکومت معزول میشود امر راه هم مختل میماند تا در سنه ۱۳۱۶ که روسها بواسطه قرضی که بایران دادند نفوذ مخصوصی حاصل کرده امتیاز شوسه از انزلی بتهران را میگیرند این راه مسطح راهم بسهل القبولی میرزا علی اصغر خان امین - السلطان در مقابل هیچ تصاحب نموده راه نفوذ آنها از ساحل بحر خزر تا مرکز سلطنت متصل و مستقیم میگردد مگر رمیشیندم اقدامات روسها در ساختن و مرمت نمودن این راه صحیح نیست حالا میبینم انتظام مهمانخانهها و مواظبت اجزاء و حاضر بودن اسب در هر مرکز بد نیست اما خود راه خراب است و ناهمواری و سنک و خاک در آن بی اندازه میباشد و در مدتی که راه شوسه از تهران بقزوین ضمیمه اختیار روسها شده مزیتی از آنوقت که بدست سعدالسلطنه بوده حاصل نموده و اگر خراب تر نشده باشد آبادتر نگشته است .

خلاصه روز یکشنبه نهم شهر شعبان وارد قزوین میشوم این پایتخت پادشاهان عظیم الشان گذشته ایران را مانند دهی خراب میبینم .

گویند این شهر از بناهای شاپور ذوالاکتاف است بعضی گویند از بناهای بهرام - بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بابکان است و اسمش تکاوند بوده است در سنه یکصد و هفتاد و سه (۱۷۳) مرمت شده و قزوین تاریخ مرمت آنست .

بعضی گویند قزوین در اصل کجویین بوده است عربها آنرا معرب نموده قزوین

فصل اول

گفته اند مسجد و مدرسه و آژروانسرای بسیار دارد مردمش فقیر و کاسب هستند حبوبات و بنشن تهران را اغلب از قزوین میبرند و باینواسطه مختصر تجارت داخلی دارد از زراعتش هم فایده میبرند مر با و فواکه آن خصوصاً پسته و انگور و هندوانه اش بخوبی معروف است شیخ عبد الجلیل مؤلف کتاب ابواب الجنان و صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب و میرعماد خوش نویس استاد خط نستعلیق از این شهر بوده اند .

آقا باقر سعد السلطنه مهمانخانه ئی در این شهر ساخته و چون راه شوسه تهران واگذار بروس شده این مهمانخانه هم با هر چه بآن تعلق داشته مجاناً تسلیم روسها گشته است آثار شهریتی که در این شهر دیده میشود فقط خیابانی است بطول کم و عرض زیاد که يك طرفش سردر عالی قاپی و عمارت دولتی است و یکطرف دیگر که محاذات با عالی قاپی دارد همان مهمانخانه است میرزا رضاخان مدیر راه شوسه یکی از اشخاص وطن دوست میباشد اسباب آسایش مسافرین مخصوصاً مشروطه خواهان متواری شده یا تبعید گشته را صمیمانه فراهم میکند و هم از مجاهدین وطن پرست ابوالقاسمخان محمود زاده همدانی است در مهمانخانه قزوین که خود را مأمور راهنمایی بمهاجرین و مساعدت نمودن با آنها میداند وجود این دوتن را در این مرکز مغتنم شمرده مرا مساعدت مینمایند من در حرکت شتاب دارم ولی بورود قزوین خبر میرسد سیل شدیدی در رودبار آمده خرابی بسیار وارد آورده متجاوز از هزار درخت زیتون کهن را از ریشه در آورده ده نفر از اهل رودبار را آب برده جنازه آنها را بعد از چند روز در چند فرسنگی کنار رودخانه بدست آورده اند خانهای بسیار و املاک زیاد را ویران نموده است از جمله راه شوسه را هم از مهمانخانه رودبار تا رستم آباد خراب کرده ناچار باید دوسه روز معطل شد تاراه عبوری بدست آید از این جهت سی ساعت بطور خفا در قزوین میمانم و بعد روانه میشوم .

شامگاه دوشنبه دهم شعبان بمهمانخانه بك كندی رسیده مهمانخانه برفراز تپه بلند و جای خوش هوایی است بنای بسیار محقر دارد میخواهم بگذرم نایب آنجا میرزا حسن خان اصفهانی مرا شناخته شب را بمهربانی و اصرار او در آنجا میمانم

مسافرت یا تبعید

خصوصاً که میگوید هنوز راه ساخته نشده و نمیتوان گذشت .
در این اطراف آبهای معدنی هست که کمتر از آبهای معدنی هیچ کجا نیست
و همچنین معدن تباشیر و معدنهای دیگر یافت میشود .

اما آنچه چیزی که این معادن را بکار اندازد و ثروت مملکت را زیاد کند آن
نیست یعنی مرد یعنی علم و عمل یعنی وطن خواهی و عشق کار بهر حال مقداری از آب
شوروترش و کمی از گل تباشیر بر میدارم برای تجزیه نمودن بلکه اگر امانیتی بدست
آمد بتوان فایده بی حاصل کرد و خدمتی بوطن نمود .

روز چهارشنبه برودم بار میرسم رودبار در جلگه باصفائی در کنار سفید رود واقع
است کوه و بیابانش سبز و خرم حاصل عمده اش زیتون است فرنگیها کارخانه زیتونگری
آنجا ساخته اند و نیکو فایده میبرند زیتون در ایران کمتر استعمال میشود مگر
برای مداوا .

شب پنجشنبه برشت رسیده بملاحظاتی وارد شهر نیشوم با اینکه میل دارم
این شهر را تماشا کرده باشم - شهر رشت در سال ۹۰۰ هجری ساخته شده و نامش تاریخ
آنست از اول رود بار تا انزلی و غازیان از زیادی جنگل و گلپای خودرو و انواع
درختها و سبزه ها میتوان گفت کوه و صحرای این مملکت يك باغ است که در آن
شهرها و دهات بنا شده افسوس که هوای مرطوب آن لذت صفای دشت و هامون
را از باصره برده و شامه را مکدر ساخته والا چنین منظره های باصفا در کمتر جای
ایران دیده میشود رعیت گیلان فوق العاده زحمتکش و کارکن فائده زراعتی آنها
اغلب از برنج و پيله است ملاکین گیلان برعیت ستمکار میباشند و در حقیقت بخود
ستم مینمایند .

خلاصه شب را در مرکز بیرون شهر توقف نموده بمساعدت میرزا سلیم خان
ایزدی رئیس آنجا از راه خمام که تازه روسها آنراه را شوسه نموده اند روانه غازیان
شده از آب عبور کرده بانزلی وارد میگردد سواحل پجرخزر عموماً در تحت نفوذ
روس است و اقتدار او در گیلان زیاد است شعبه بزرگی از بانگ روس تهران در رشت
و انزلی است قنصل روس و رئیس بانگ همه گونه تصرف در هر کار نموده بیچ کس

اعتنا ندارند .

شوشه شدن راه غازیان يك انزلی روس در برابر انزلی ایران ایجاد میکند مانند آستارای روس در برابر آستارای ایران دریغ از بی صاحبی مملکت .
در دوره مشروطه تا يك اندازه از تجاوزات روسها در این بندر جلوگیری شده ولی از روزیکه مجلس برهم خورده بواسطه آنکه روسها بر شاه منت بزرگ دارند در مساعدتی که با او در برهم زدن مجلس نموده اند در تصرفات مالکانه خود در این بندر بیشتر از سابق بی ملاحظگی مینمایند مردم ترسناک گیلان هم در مخاطره مؤاخذه دولت هستند و امنیت جانی و مالی ندارند ناچار باید تحمیلات روس را تحمل نمایند حکومتیان از قید مشروطه خلاص شده تازه بدوران رسیده هم با کیسه های خالی بجان خلق افتاده بهانه دستگیری مقصرین سیاسی از هر گونه ستمکاری ب مردم دریغ نمیدارند و سیاست بیگانگان خدمت نموده وسیله مداخله بدست آنها میدهند چنانکه جمعی در تهران از ترس جان متوسل بسفارت انگلیس گشته اهان نامه گرفتند و جمعی بواسطه سفارت عثمانی و سفارتخانهای دیگر تحصیل امنیت کردند فقط در تهران بواسطه ضدیتی که مردم با سفارت روس دارند کسی متوسل بآن سفارت نشد و اگر شده بود در نظر ملت خیانتکار شمرده میشد .

اما همانطور که در تهران و در بلاد جنوبی ایران مردم راه خلاصی از چنگ استبداد را در توسل بانگلیسیان یافته اند در کیلانات بقونسلگری و بانگ روس توسل میجویند جمعی از تبعه ایران نوشته حمایت از روسها گرفته و از تعرض مأمورین دولت خلاصی یافته اند .

سردار افخم آقا بالاخان حاکم گیلان که برای انجام مقاصد دولت مستبد دامن همت بر کمر زده بقصد مداخل متعرض مشروطه خواهان است روزی چند نفر ایرانی را بروس پناهنده میسازد و حاجی میرزا محمد رضای مجتهد رشتی را که بمشروطه خواهی معروفست خواسته گرفتار کند مبلغی از او جرم گرفته بالاخره آن بیچاره خود را بانزلی رسانیده در بانگ روس متحصن میشود روسها وجه جرم را از حکومت پس میگیرند و باو رد میکنند این عمل باعث جلب توجه مردم بسفارت و مؤسسات

روسی شده است .

در ورود بانزلی محمد آقای دلال بانك که از مجاهدین است مرا بر اوضاع انزلی و اخبار فتح آمیز ملیون آذربایجان و مسرور میسازد . شیخ محمود دامغانی که چند سال است من خود اورا بمعلمی مدرسه عضدیه انزلی فرستاده ام و اینك دبستان سعادتی دارد اظهار حق شناسی کرده مرا در منزل خود پذیرائی مینماید حسین خان معتمد التجار و میرزا ضیاء الدین ندیم باشی و جمعی از دوستان تهرانی و گیلانی همراهی میکنند سه روز بطور خفا در انزلی اضطراباً بانتظار کشتی میمانم و در باب دومدرسه ناقص آنجا اقدامات میکنم که باهم اتحاد کنند و يك مدرسه صحیح داشته باشند توپخانه انزلی تماشائی است چشم ایرانیان را میگریاند و لب اجانب را میخنداند .

شب یکشنبه ۱۶ شعبان در کشتی لنکران که متعلق است بحاج زین العابدین تقی اف نشسته روانه بادکوبه میگردم در رشت و انزلی مراقبت کامل میشود که از کارکنان سردار افخم کسی مرا نبیند و شناسد مبدا اسباب زحمت فراهم کنند و اظهار شناسائی فقط با اشخاص مخصوص مطمئن است تا وقتی که وارد کشتی شده از قید حکومت جبار خلاص گشته تلگرافاً خروج خود را از خاک ایران بتهران خبر میدهم .

هرچه نگاه بآب دریای خزر میکنم حقوق ازدست رفته خودمان را در این بحر و سواحل آن بیاد آورده گویا خونابه از چشم روان میشود و در روز و دو شب در پراخود مانده روز دوشنبه اول ظهر وارد بادکوبه شده بملاقات جمعی از وطن - پرستان بهره مند میگردم میرزا علی اکبرخان بهمین راه که سال پیش اورا بایک نفر دیگر برای معلمی مدرسه سعادت ایرانیان که در این شهر تأسیس کرده اند فرستاده ام ملاقات کرده از مراقبت آنها در کار و پیشرفت مدرسه مسرور میشوم علی بیك حسین زاده مردی دانشمند است بزبان ترکی نظم و نثر را نیکو میگوید و مینویسد و نقاش قابلی است یکی از معلمین این مدرسه است از ملاقات او نیز بهره مند میشوم .

بادکوبه شهر معتبر آبادی است تجارش همه بامکتند پول در این شهر نزد

فصل اول

اهلش فراوانست منات روس که در ایران پنجقران و کسری است در اینجا بجای یکقران مصرف میشود مردم این شهر اغلب شرورند و از آدم کشی باک ندارند اینست که کمتر روز و شبی است کسی را در این شهر نکشند و اغلب قاتل فرار میکند سالدات روس و پلیس شهر هم از آدمکشهای اینجا ملاحظه دارند .

باد کوبه چشمه نفت بسیار دارد مالالتجاره عمده این شهر نفت است و زعفران این شهر بجای هر گل و گیاه و درخت و سبزه چشمه نفت دارد بادهای شدید این شهر برای غریب خالی از زحمت نمیباشد دو شب در باد کوبه توقف شده شب سیم وقت غروب آفتاب از آنجا با راه آهن روانه تفلیس میگردم .

مسلمانان باد کوبه بلکه ملیون روس هم از هر مذهب هواخواه مشروطیت ایرانند و از حوادث ناگوار ایران دلتنگ و بقدری که توانسته اند کمک به تبریزیان داده اند کمیته های مخفی هست که با آزادیخواهان ایران کار میکنند و در روزنامه های آنها مانند ترقی و ارشاد و حیات و غیره وقایع ایران را بی ملاحظه مینویسند .
خلاصه غروب آفتاب روز چهارشنبه نوزدهم شعبان از باد کوبه روانه و یکساعت بظهر مانده روز پنجشنبه بیستم وارد تفلیس میگردیم .

فصل دوم

تفلیس و ادسا

شهر تفلیس مرکز گرجیان و کرسی ایالت قفقاز است این شهر از حیثیت بنا و محل وقوع و جریان رود کر از وسط آن و اوضاع طبیعی ممتاز تصنعات ملکی حکومت روس هم بوضع امروز اروپا خیا بانها و دکاکین و خانهای آنرا مزین داشته و برای اهلس شهر تعیش است تفلیس مسلمان بومی و غریب بسیار دارد مرکز فرقه مجاهدین ایران اینجا است گرجیان و ارامنه این شهر هواخواه آزادی هستند و با آزادی طلبان ایران مساعدت مینمایند چنانکه در اینوقت هم جمعی از آنها با لوازم جنگی به روسیله بوده خود را با آذربایجان رسانیده بمجاهدین کومک مینمایند .

روزنامه ملانصرالدین در این شهر نوشته میشود فرقه مجاهدین جوش و خروشی دارند ولی ایرانیان دیگر مانند هموطنان مقیم ایران بی حال و بی خیالند بلکه بعضی از عادت‌ها که در ایران منسوخ شده هنوز در میانه آنها باقی است .

چندسال قبل که در ایران معارف پروری بازاریش رواج داشت مأمورین ایران در خارجه باینوسیله تحصیل نام نیک مینمودند مأمورین ایران در قفقاز بمساعدت و تشویق میرزا حسنخان مشیرالدوله که آنوقت وزیر مختار در ممالک روسیه بود انجمن خیریه‌ئی برای ایرانیان در تفلیس دائر نموده نظامنامه خوبی برای تأسیس یک باب مدرسه نوشته آنرا بامضای حکومت روس رسانیده و مدرسه‌ئی موسوم باتفاق تأسیس کردند پس از برهم خوردن مجلس شورایی در تهران این انجمن هم سست شده کاری نمیکند .

بعد از ورود بتفلیس چون نمیدانم ایرانیان مرکز مخصوصی دارند در یکی از مهمانخانه های معروف وارد میشوم یکشب آنجا مانده محمد تقی صادق اف را که نماینده فرقه مجاهدین و جوان حساسی است از ورود خود اطلاع داده کم کم ایرانیان باخبر میشوند و روز بعد مرا بمهمانخانه آذربایجان میبرند میرزا محسن معتمدالتجار

نوه شریف العلمای اصفهانی تبریزی و برادرانش و میرزا محمد پسر شریف العلماء معروف بشریفزاده در اینوقت در تفلیس و در این مهمانخانه هستند چون سابقه خصوصیت خانوادگی با آنها دارم از ملاقاتشان مسرور و جمعی همزبان بلکه همدرد پیدا میکنم که در تکلیف خود حیرانند و مثل من در خاک وطن نتوانسته اند زیست نمایند.

بدونظر دوازده علاوه از آنچه در نظر داشتم در تفلیس توقف میشود یکی اتفاق صحبت با این آقایان که قرار است همه باهم روانه استانبول بشویم بلکه بتوانیم مجمعی از ایرانیان آواره از وطن و از وطنخواهان ایرانی مقیم خارجه تشکیل داده در آتیه ملك و ملت خود مشورت نمائیم و از هر گونه اقدام که برای سعادت وطن مفید باشد دریغ نداریم زیرا عمده مجاهدین در راه وطن اشخاصی هستند که آواره شده اند و اگر آنها در خارج کاری که باید بکنند نکنند در واقع ستم بخود نموده اند البته در صورتیکه قوای آنها متفرق باشد کاری از هیچیک ساخته نیست برای این اجتماع بنظر من از همه جا بهتر استانبول است زیرا هر کس از هر کجا میتواند خود را با آنجا برساند چه اشخاصی که در اروپا متفرق شده اند و چه غیر آنها اگر چه بعضی از شهرهای اروپا برای اینکار بهتر بنظر میآید و آزادی کامل دارد ولی چند مطلب در نظر من هست که استانبول را برای این اجتماع بهتر از جاهای دیگر میدانم اول رعایت مرکزیت آن نسبت بهرجا و مرکز اسلامیت آن دوم اتحادی که میانه ترکان جوان با مجاهدین ایرانی حاصل شده و حصول این اجتماع در استانبول آن اتحاد را تکمیل نموده تأثیراتش را سریع میکند.

سیم آنکه بواسطه مشروطه گشتن عثمانی روی دل مسلمانان دنیا عموماً و ایرانیان خصوصاً بجانب این مرکز شده و مستبدین ایران نهایت نگرانی را از این نقطه دارند بلی مستبدین ایران تصور میکنند اگر مقاصد ملیون و اصلاح خواهان صورت نگیرد و نتوانند قوای خود را جمع آوری کرده بقوه انفاقیه حقوق خود را از غاسبین بگیرند و مجبور باشند از خارج قوه ضمیمه قوای خود کنند از مرکز اسلامی عثمانی استمداد خواهند کرد اگر چه این تصور در نظر خردمندان باطل است و میدانند نزدیکترین نقاط نابودی استقلال ایران نقطه مقهوریت سیاست او است در سیاست

فصل دوم

عثمانی ولی در صورتیکه این خیالات بباطن دور و بظاهر نزدیک نزد حوزه های مرکزی استبدادی ایران جلوه میکند و این احتمالات را میدهند البته بودن این اجتماع در استانبول برای پیشرفت هر مقصدی در ایران بهتر خواهد بود و در واقع خیالات مارا قوه وهمیه می هم مدد نموده زود تر بموقع اجرا مگذارد دیگر آنکه امروز سیاست ایران در تحت فشار معاهده (۱۹۰۷) روس وانگلیس گرفتار است بواسطه اندیشه می که آنها از آلمان دارند در این صورت اگر حالت سابقه عثمانی میبود یعنی سیاست عثمانی مقهور دست آلمانها بود شاید ملاحظات دیگر در کار میآمد و تغییری در مصلحت حاصل میشد ولی با مشروطه بودن عثمانی ملاحظه سیاسی که مربوط بعهدنامه شمال و جنوب باشد در کار نیست یا کمتر هست بهر صورت در استانبول یا جای دیگر جمع آوری قوای متفرق شده ایرانیان یا آوارگان کار خوبی است تا کی و کجا مقدر گردد برای مذاکره این مطلب لازم شد یکی دو روز دیگر در تفلیس توقف نمائیم .

دیگر علت توقف در تفلیس خواهش انجمن خیریه اتفاق و ممتحن السلطنه جنرال قنسول قفقاز است از نگارنده که نظری بمدرسه اتفاق وانجمن ایرانیان نموده نقایص آنها را اگر بتوانم بر طرف نمایم انجمن اتفاق نظامنامه معتبری دارد ولی افسوس که مانند نظامنامه های انجمنهای ملی ایران از لفظ بمعنی و از قول بفعل نیامده است با اعضای انجمن صحبت بسیار داشته میگویم :

روی دل ایرانیان در اصلاح کار ملک و ملت بجانب مسلمانان قفقاز است و در قفقاز بجانب تفلیس و در تفلیس يك انجمن برای مصالح نوعیه هست آنها حالش اینست که هنوز اصلاح داخلی خود را نموده چه رسد بکارهای خارج بهر صورت هم ملامت میکنم وهم تشویق و بالاخره قرار میشود در اجرای نظامنامه اهتمام نمایند و مدیر عالم قابلی برای مدرسه اتفاق بدست آورده اسباب ترقی اداره خیریه و مدرسه را فراهم کنند .

انجمن مرکزی فرقه مجاهدین بقدر مقدور زحمت میکشد با انجمنهای ملی ارامنه وانجمنهای ملی ترکان جوان قراردادها نموده اند اگر چه آنها خود چندان اهل

تفلیس و ادسا

علم و اطلاع نیستند ولی در متفقین بایشان اشخاص عالم دانشمند کار آمد بسیار هست و در واقع اتصال دارد با انجمنهای ملی دنیا باین واسطه میتوان امیدوار بود که بتوانند کاری بکنند.

ممتحن السلطنه جنرال قنسول از مجاهدین این شهر کمال ملاحظه را دارد چند روزه توقف من در تفلیس بخصوصیت زیاد که با من میکند و بمختصر مهربانی که من باو مینمایم اندکی از طرف آنها آسوده خاطر میشود در این شهر حکومت روس از طرف گرجیان نگران است روزی نیست که چند نفر مقصر سیاسی گرفتار نشوند مخصوصاً جوانان و شاگردان مدارس پسران و دختران.

محبسهای این شهر پر است از مقصرین پلتیکی و همه روزه آنها را بنوبه و دسته دسته با دستهای بزنجیر بسته باستنطاق میبرند اگر بخواهند فرار کنند یا کسی از یکی از آنها حمایت کند هر دورا میکشند هر کدام از مقصرین که محکوم بقتل شدند او را در خارج شهر برده هزار و پانصد گلوله باومیزند با وجود این سختی حکومت باز مقصرین فرار میکنند و از محبسهای سخت که گریختن از آنها بسی مشکل است میگریزند مقصرین سیاسی هنگامی که آنها را رو بکشتن میبرند چنان اظهار خوشحالی مینمایند که گویا بعروسی میروند و دخترهای ماهرو را چون رو بقتلگاه میبرند مردم بر سر آنها گل میریزند و آنها خود اظهار شادی میکنند که در راه خدمت بوطن جان میدهند.

وضع و محاذات شهر تفلیس هر قدر جالب نظر است اطلاع بر حال مقصرین سیاسی مرا افسرده خاطر میکند خاصه که شبها اغلب از پای عمارتی که در آن خوابیده ام صدای سوت میآید علامت عبور دادن مقصرین است از ترس آنکه مبادا کسی بحمايت آنها درآید و اغتشاش بشود بمحض بلند شدن سوت دکاکین در کمال عجله بسته میشود و آنوقت صدای زنجیر که بدست و پای جوانان مقصر بسته است بگوش میرسد تا عبور نمایند و دکانها باز گردد.

چون قلعه بزرگ محبس سرتلی نباشد و در اطراف آن دریچها مشرف بر شهر و برزد کرمی باشد مستحفظ با تفنگ ایستاده اگر از دور کسی با دست بطرف دریچها

فصل دوم

اشاره کند اورا نشان تیر مینماید مبادا کسی باشاره راهنمایی برای فرار مقصرین نموده باشد .

در این شهر از بناهای سلاطین صفویه مخصوصاً شاه عباس متعدد هست و درامته خانه بزرگی که دارد آثار سلاطین ایران بسیار است بیرقهای شیر و خورشید که در جنگ ها گرفته شده لعن ابدی بر رجال خیانتکار ایران مینماید .

مردم تفلیس با ایرانیان مهربان و غمخوار ایشانند کسی تابچشم خود این مرکز مملکت قفقاز و سایر شهرهای بزرگ و آبادیهای بسیار و زمینهای حاصلخیز و رودخانه ها و بیابانهای سبز و خرم را مشاهده نکند نمیداند چه قسمت پر قیمت بزرگ از پیکر وطن عزیز ما بجهالت و نادانی رجال دولت و ملت جدا شده و چه مملکت زرخیزی در ماورای بحر خزر بر ایکناف از دست ما رفته است خدا کند باقیمانده را بتوانیم نگاهداریم .

من از جدا شدن قفقاز از ایران افسوس میخوردم ولی زمینهای آباد که از آنها میگذاشتیم بما لبخند زده میگفتند اگر تا کنون ما جزء ایران بودیم کی و کجا این خوشبختی ما را حاصل میشد بلکه بصورت ویرانی مانده میباید باز سالها لگد کوب اشتران و استران بارکش بوده باشیم در صورتیکه اکنون خطوط آهن مانند عرق و شراین قطعات پیکر ما را بهم پیوسته اعصاب ما را روح حیات داده است شما را چه باز داشته است که آرزوی بدبختی ما را دارید .

خلاصه خیال ما این بود از تفلیس روانه باطوم گشته از آنجا باستانبول برویم ولی بواسطه بروز وباء و وجود قرانتین در باطوم کشتیها مسافر بر نمیدارند ناچار باید روانه ادسا شده از آنجا به سنیوب رفته قرانتین کشیده بعد بیجانب استانبول روانه گشت اینست که ناچار از تفلیس باهمسفران عازم ادسا میشویم .

ادسا در ساحل دریای سیاه واقع و یکی از بنادر مهم اروپا محسوب است مرکز ترقی و تنزل تقدینه دنیا است اهلس اغلب بهبودند وضع بنای آن از روی نقشه صحیح است خیابانهای وسیع مرتب مزین دارد عمارتهای عالی آن جالب نظر است تفرجگاههای آن قشنگ و اغلب مشرف بدریا است اگر چه اکنون فصل خزانست و نکتهی در باغ

نغلیس و ادسا

و بوستان نیست ولی از صفای کنونی این شهر نزهت فصل بهارش را میتوان قیاس گرفت .

مملکت اکرن و مخصوصاً ادسا را نمیتوان در آزادی باققاز بلکه با روسیه مرکزی مقایسه کرد استبداد حکومت روس در این شهر مانند شهرهای قفقاز شدت ندارد روزنامهها آزادند وقایع ایران را مفصل نوشته صورت فجایع وارد شده بر آزادیخواهان را نشان میدهند و در نفوس خلق تأثیر شدید نموده است روز چهارم شهر رمضان از ادسا بجانب سینوب روانه میشویم سینوب شهر کوچکی است در کنار دریای سیاه از بلاد اناتولی از آسیای صغیر قرائتین گاه دریای سیاه دولت عثمانی است بنای سینوب در میانه دره واقع شده اطراف آن بر فراز تلهای مرتفع آبادی و زراعت مختصری نمودار است این شهر اگر بدست اروپائیان بود با اوضاع طبیعی که دارد یکی از شهرهای قشنگ میشد ولی اکنون آثار آبادی درستی از آن دیده نمیشود .

صبح روز جمعه کشتی ما که موسوم است به (کرنیلو) در برابر سینوب لنگر میاندازد مأمورین صحیه عثمانی بکشتی آمده بیرق زرد را بالا میبرند مدت پنج روز در این محل باید اقامت نمود مأمورین قرائتین مسافرینی که در درجه سیم منزل دارند باتمام اسباب بساحل برده در عمارتهای مخصوص قرائتین منزل میدهند ولی فاکه در قمره ها هستیم چه درجه اول چه درجه دوم در کشتی توقف داریم میگویند اشخاص متوقف در قمره ها دارای کثافت نیستند و میکرب ناخوشی در تن و لباس و اسباب آنها نیست از این سبب نه اسباب آنها را متعرضند و نه آنها را جابجا مینمایند درست است که مردم این دو درجه از درجه سیم تمیز ترند ولی چون با هم محشورند چندان تفاوتی ندارند باید گفت ملاحظه از آنها با احترام دولتمندی آنهاست و بی ملاحظگی از درجه سیم بواسطه فقر و پریشانی بلی تأثیر فقر و غنا در زندگانی عایله بشری زیاد است و مخصوصاً در غربت که احترام و اعتبارتها بدارائی است اگر چه در وطن هم اینطور است اما در وطن گاهی خصوصیت های دیگر کار پول را میکند در غربت آن خصوصیتها در کار نیست معرف و معروف پول است و بس اگر یکی از کثیفترین آنها که بیرون رفتند پول علاوه داده بلیط قمره گرفته بود کسی متعرض او نبود

فصل دوم

همچنین از ماها هر کدام خست کرده درجه سیم نشسته بودیم حالا باید دچار زحمت باشیم در این چند روز از هر جهت آسوده ایم مگر از بابت بی خبری از وطن و اوضاع آن روز پنجم قرائتین که روز دهم رمضانست روز نامه روسی در کشتی خوانده میشود از احوال ایران نوشته است عین الدوله در تبریز دو روز پیش یازده ساعت جنگ کرده عاقبت مغلوب ملت شده عقب نشسته است بلکه از حکومت آذربایجان هم استعفا داده این خبر موجب خوشحالی ما میشود وهم مینویسد شاه در تهران اجازه تجدید انتخابات را داده است که در همه جای ایران بشود مگر در تبریز این حرف تازگی ندارد زیرا اواخر توقف من در تهران شنیده میشد وزیر مختار روس میگفته است اگر مجلس برپا شود از تبریز انتخاب نخواهد شد چونکه آنها یاغی هستند معلوم میشود این حرف هم القای روسها است بشاه برای اینکه مردم تبریز را از این حرف ترسانیده دست از مخالفت بردارند

بالجمله از سینوب حرکت کرده باستانبول میرسیم.

فصل سوم

قسطنطنیه و احوال آن

استانبول ۶۵۸ سال قبل از میلاد این شهر بدست (مغاریزانس) یکی از پادشاهان بقاء و پایتخت گشته در یکصد و نود و نه سال بعد از میلاد بدست (سپتیم سور) پادشاه معروف اروپا خراب شده یکصد و سی و چهار سال مخروبه ماند بعد از آن بدست قسطنطنین کبیر پادشاه بزرگ روم ساخته مرکز سلطنت او و قسطنطنیه نامیده شده در اینوقت که من باین شهر وارد میشوم میرزا رضاخان ارفع الدوله که در جلد اول این کتاب مناسبت اورا با نگارنده اید از طرف دولت ایران سفیر کبیر است .

از طرف سفیر کبیر و تجار ایرانی استقبال شده با احترام بمنزلی که از پیش مهیا کرده اند وارد میگرددم ایرانیان استانبول بیشتر اهل آذربایجان و ترک زبانند از ولایات دیگر ایران کمتر کسی مقیم آنجا است من چون زبان ترکی نمیدانم در زحمت هستم که باغیر از ایرانیان آمد و رفت کنم و حال اینکه دوست میدارم با ترکان جوان و مشروطه خواهان عثمانی الفت و آمیزش نموده از افکار آنها استفاده نمایم .

ترکان جوان آزادی طلبان عثمانی سالها است در خط آزادی مملکت خود مجاهده کرده در ممالک آزاد مانند فرانسه و سویس و غیره اجتماعات داشته خدمات شایان بملت خود نموده اند وقوت داده است خیالات آزادی طلبانه آنها را تابش نور علم در قلوب جوانان تربیت شده ایشان در ظرف سی و چهار سال اخیر که مکاتب و مدارس این ملت مانند مکاتب ملل متمدنه دایر بوده زیر دست اساتید کامل اطفال آنها تربیت شده از اوضاع دنیا باخبر گشته اند خصوصاً مکاتب حریه که توانائی دولت را بدست آزادی طلبان دانشمند داده است با این هیجان عقلانی ملت حوزه اول استبدادی که تعبیر بسرای سلطنت و یاب عالی میشود دائره موحشی تشکیل داده که سد محکمی در

قسطنطنیه و احوال آن

برابر آزادی ملت بوده باشد حتی آنکه الفاظ مشعر بر آزادی که در زبان آزادی - طلبان داتراست از قبیل حریت - مساوات - وطن - حقوق ملی - اخوت و نظایر اینها در محاورات و مکاتبات ممنوع بوده است حتی آنکه نام حمید و حمیده گذاردن به پسر یا دختر از منیبات شمرده میشده مبادا نام سلطان بزبان بیاید .

بالجمله داستان کامات ممنوعه برای دخل مستبدین و ظالمین مملکت شاید اهمیتش در دولت عثمانی از کلمه بایی در مملکت ما کمتر نبوده این اداره ستمکار جمعی کثیر اجزاء داشته که خفیه خوانده میشدند رؤسا و تائینها تمام از اشخاص شرور ردل و دشمن آزادی بشر انتخاب میشده اند و این جمع کثیر بجان مردم بیچاره افتاده باید از راه جلوگیری از آزادی ملت بدبخت گذران و مداخل کنند بعلاوه سلطان امر داده است هر يك از مأمورین دولتی يك مقصر سیاسی را معرفی کند پنجاه لیره با وانعام داده شود و ارتقاء رتبه حاصل نماید پس برای رسیدن باین مبلغ و تحصیل ارتقاء رتبه کمتر روز و شبی بوده که جمعی از جوانان بیگانه وطن را از لشگری و کشوری دستگیر نموده تحت استنطاق جابرانه در نیاورده آنها را مقصر نکنند و بعد از صدمات بسیار و شکنجهای بیشمار که از آنجمله بوده در آوردن ناخنهای دست و پای ایشان با اسباب مخصوصی که برای این حرکت و حشیا نه ساخته بودند و بدترین عذابهاست در آخر شب آنها را بدریای مرمره نینداخته خوراك ماهیان نمایند تقصیری که برای آن بیچارگان ثابت میشده این بوده است که در مکتوبی یکی از الفاظ ممنوعه را نوشته اند یاد در محاوره از آن الفاظ استعمال نموده اند سلطان حمید تانی سی دو سال تا کنون روزگار سلطنت خود را گذرانیده و نصف آخر این مدت را در تحت چنین قدرت جابرانه طی نموده هیچگاه از سرای سلطنت بیرون نمیآید مگر روزهای جمعه که با ترتیب مخصوص و در میان يك حلقه نظامی از سرای تاجامع حمیدی که مسافت کمی است آمده با اشخاص محترمی که بمملکت ورود میکنند در همان روز در حالتیکه آنها در غرفه مخصوصی مشرف بر خیابان معبر سلطان بتماشا ایستاده اند از دور تعارفی نموده بعد از بازگشت نمودنش سرای هر کدام را لازم باشد بطور خصوصی چند دقیقه میپذیرد هیتی از وزراء و رؤسای مستبد بدخواه ملك و ملت خراب کننده خانه رعیت برباد دهندگان ناموس دولت دور سلطان را احاطه

فصل سوم

نموده همه وقت دست یکدیگر را گرفته نگاهداری اساس استبداد را عهده دار شده سلطان را در تنگنای خیالات و حشمتك از ملت نگاهداشته نمیگذارند برخلاف مقصود خود کلمه بسططان گفته شود هر وقت احتمال میدهند کسی بر ضد آنها بخواهد اقدامی بکند فوراً با داره خفیه اشاره نموده بیپناه او را گرفتار و بدیار عدم میفرستند سلطان در سرای یلدوز تمام لوازم عیش و عشرت خود را فراهم آورده است که هیچگونه احتیاج بخارج شدن از سرای ندارد حرمسرای سلطان که پر است از ماهر و بیان پری بیکر در تمام دنیا ضرب المثل میباشد دو تیان هم وسایل سرگرمی سلطان را بعیش و عشرت تا آنجا که در قوه دارند فراهم مینمایند تا آسوده خاطر بر مرکب آرزوی خود سوار باشند.

بالجمله چون ستمکاری در این دولت و سلطنت از حد تجاوز میکند ناچار منقلب بضد میگردد و ترکان جوان تحصیل کرده بخيال حکومت ملی و گرفتن حقوق مشروع خود افتادم مشروطیت غیر منتظر ایران هم آنها را بیشتر بیجان کرده اقدامات مجدانه مینمایند اغلب رؤسای قشون را با خود همراه کرده خونریزی بسیار که در یمن و مقدونیه و دیگر اطراف مملکت بواسطه استبداد سلطنت روی میداده در هر سال بدون جهت جمعی کثیر از قشون بهلاکت میرسیده اند سران و افسران را با آزادی طلبی تهییج کرده و میکنند اخیراً سلطان ملتفت میشود که تمام قشون بنا فرمائی سر بلند کرده خواستگار آزادی شده اند این نهضت پر معنای نظامی بقدری متفانانه و از روی اساس بوده که هیئت ظالمه درباری هم نتوانسته از آنها جلوگیری نماید سلطان ناگزیر شده روز جمعه سلخ جمادی الثانی هزار و سیصد و بیست و شش (۱۳۲۶) امر میدهد قانون اساسی را که در تاریخ ۱۲ رجب هزار و دو بیست و نود و سه (۱۲۹۳) نوشته شده و معمول نگشته بود مجری شده سلطنت مشروطه و ملت آزاد بگردد از این قضایا غیر از نظامیان کسی خبردار نبوده مردم شب خواب میروند در بحبوحه استبداد و در قلعه آهنین ظلم و ستم و صبح میکنند در نهایت آزادی مالك حقوق ملیه خویش ترکان جوان بمحض حصول موفقیت اول کاری که میکنند وزرا و رؤسای مستبد را که زمام امور مملکت بدست آنها است با کمال خواری و ذلت از دربار و دواير دولتی

تسطنطنیه و احوال آن

دور کرده تبعید یا محبوس مینمایند .

آزادبخوانان درصدد انتخاب و کلاهی ملت و افتتاح مجلس شورایملی برمیآیند و این احوال مقارنست با ورود مهاجرین یا تبعید شدگان ایران باین پایتخت معظم اگرچه ما دلتنگ هستیم ازاینکه این هیجان ملی عثمانیان تضاد نوده با طغیان دربار و درباریان ما باخرابی مجلس شورایملی باکشته شدن بعضی از مشروطه خواهان و محبوس گشتن بعضی از آنها و آواره شدن جمعی ولی برای اعاده امنیت ایران و بازگرفتن حقوق ملی ازدست ظالمان اعلان مشروطیت عثمانی چنانکه در اوخر جلد دوم نوشته شده مفید است و درباریان مستبد ایران ناچار خواهند شد حقوق ملت را باو مسترد دارند .

بلی اگر مشروطیت عثمانی اعلان نشده بود درباریان ایران بخاطر خطور نمیدادند که دیگر بار خود را گرفتار زحمت حکومت ملی نمایند از این مسئله گذشته مشروطیت عثمانی سبب میشود که میان مشروطه خواهان ایران و عثمانی عقد اتحادی بسته شود و این برای آتیه مملکت ما و آزادی ملتی که برادر دینی ما است شاید بی فائده نباشد .

در ظرف دو سال مشروطیت دولت ایران جراید عثمانی کلمه می در این موضوع نوشتند اما روزشنبه ۲۳ جمادی الثانی که مجلس ما را در تهران بتوب بستند تمام جراید عثمانی این خبر را نشر میدهند بدیهی است اینکار بامر سلطان بوده که آب چشمی از مشروطه خواهان ملت خود گرفته باشد بخیال آزادی نیفتند .

خلاصه بعد از ورود باستانبول معلوم میشود ایرانیان مقیم این پایتخت انجمنی بنام سعادت تشکیل داده در کار آذربایجان اقدامات کرده دو فقره وجه اعانه بآجا فرستاده اند و از هر گونه مساعدت کوتاهی ننموده اند .

ایرانیان ارفع الدوله سفیر کبیر را هم که بعد از مشروطه شدن عثمانی دست و پایش باز شده ملاحظاتی سابق را ندارد با خود همراه نموده سه هزار منات وجه اعانه از او گرفته بتبریز فرستاده اند ارفع الدوله بتهران تلگرافاً در خصوص باز شدن مجلس و اصلاح کار آذربایجان سفارش میکند ولی درباریان جواب میگویند

فصل سوم

مردم ۱۰ ساکت ننماید مجلس، در وقت خود باز خواهد شد در تبریز هم نزاع در میان مردم دو محله است بزودی بر طرف میگردد و ننمیدانند که حقیقت اخبار تبریز در استانبول بهتر و بیشتر منتشر است تا در تهران ایرانیان باین حرف قانع نشده آرام نمیکیرند تا يك روز که تعطیل عمومی کرده برسفر سخت گرفته جواب قانع کننده میخوانند سفیر مجدداً بتهران تلگراف مینماید اگر مقاصد ملت را انجام ننمیدید استعفاى مرا بپذیرید باز هم جواب طفره آمیز میشوند ولی از تبریز خبرهای خوش میرسد اسباب امیدواری میگردد وهم از خراسان و کرمان و بعضی نقاط دیگر ایران خبر میرسند که هیجانی در خلق پدید گشته در صدد معارضه با دولت هستند.

نگارنده در این شهر بزودی دوستان و آشنایان فاضل بدست میآورم که از آنها است حسین خان دانش ایرانی پدرش محمدهاشم از اهل اصفهان خودش متولد شده استانبول در ادارات دولتی عثمانی مستخدم است حسینخان شخص با کمالی است فرانسه وانگلیسی را نیکومیداند ترکی و فارسی هم دوزبان پدری و مادری او است در زمان توفف میرزا آقاخان کرمانی در این شهر که در جلد اول این کتاب شرح حال او نوشته شده حسین خان با او مربوط بوده نزد او بتکمیل ادبیات فارسی میرداخته صحبت این شخص را مغتنم میدانم.

کسبه عوام ایرانی که در استانبول هستند مردم بی خبری میباشند اما تاجر و تاجر زادگانش مخصوصاً هر کدام تحصیل کرده اند بی اطلاع نیستند و جوش و خروشی دارند.

شبى از شبها تاجر زادتی که باهوش و ذکاوت بنظر میآید بر من وارد شده زبان اعتراض گشوده میگوید چرا از ایران بیرون آمدید در صورتیکه وطن محتاج است باشخاص آگاه کارکن و شما هم خود را از آنها میدانید - نگارنده - من باختیار ترك وطن نکفتم مرا مجبور کردند باین مسافرت باز اعتراض میکند در مدت دو سال مشروطیت در ایران چه کردید ؟ چه کاری از شما سرزد که مورد توجه عقلای عالم باشد چون میبینم آتشی در دل دارد - شرح حال روزگار گذشته خود را در دوره مشروطیت و مواعنی که در کارها بوده بطور اجمال برای او بیان میکنم بیچاره متأثر

شده در آخر مجلس میگوید

دانستم اگر چند نفر بحقیقت همراه داشتید از تهران بیرون نیامدید .
خلاصه شب هجدهم شهر رمضان تلگرافی از تبریز بمضمون ذیل بانجمن
سعادت میرسد :

از توجه امام عصر عجل الله فرجه ملت غالب مجاهدین غیور تمامی شهر را تصرف
مفسدین فرار بجحجج الاسلام (۱) و سایر جاهای لازم اطلاع (انجمن ایالتی)
معلوم است وصول این تلگراف چه اندازه موجب مسرت خاطر ایرانیان خاصه
مهاجرین میگردد .

زان پس از روزنامه رسمی انجمن ایالتی تبریز و از روزنامه های خارجه معلوم
میشود عین الدوله بعد از گذشتن مدت مهلتی که داده بر مجاهدین از سه چهار طرف
حمله کرده شهر تبریز را گلوله باران نموده اما مجاهدین سخت خودداری کرده بیست
از همه حسینخان رئیس مجاهدین بازار بامردان رشید خود حمله می که از بازار میشده
دفع میداده زان پس قشون دولت از هر طرف شکست خورده فرار مینمایند و تمام شهر
بتصرف میلیون درمیآید عین الدوله فرار کرده در نعمت آباد که چند فرسخی شهر است
در حفاظت قنصلگری روس مانده است دو روز بعد از وزارت خارجه بتهران تلگرافی
بارفع الدوله سفیر کبیر میشود که چون عین الدوله از عهده حکومت آذربایجان
و انتظام آنجا بر نیامد او را معزول نموده و بقشون دولت امر دادیم آنجا بمانند تا
حاکم آذربایجان معین گردد .

این متحد المال را دولت بتمام سفارتخانهای خود در بلاد خارجه فرستاده
در صورتیکه جراید دنیا بر است از قصه فتح آزادیخواهان تبریز و شکست فاحش
اردوی دولت فرار عین الدوله و تسلیم شدن بقیه قشون دولت بمجاهدین بلی دولتیان
نادان ما اینطور خود وسلطنت چند هزار ساله ایرانرا باز یچه قرار میدهند و مانند کبک
سررا زیر بیرف نموده تصور میکنند کسی آنها را نمیبیند .

و هم در این ایام تلگراف مفصلی از علمای نجف اشرف بتوسط مشیر السلطنه

(۱) مراد علمای شیعه عراق عرب میباشد .

بدربار تهران میشود و سبب این شده که شاه بگفته بعضی از روحانی نمایان تهران اطمینان حاصل کرده در جواب تلگرافات تهدید آمیز حجج اسلام نجف از در مسلمانی و خدمت بشرع و شریعت در آمده مهملائی مخابره کرده است و وصول آن جواب حجج اسلام را واداشته شرح ذیل را تلگراف فرماید :

«صورت تلگراف علمای نجف بتهران»

جناب مشیرالسلطنه این تلگراف را بشاه برسانید اگرچه داعیان را عمر باآخر رسیده و در این میانه جز حفظ بیضه اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیه حال عباد غرضی نداریم ولی چون هرچه از اول امر تاکنون اقدام در اصلاح و اتحاد بین دولت و ملت کردیم و راه را از چاه نمودیم و دولت را بهمراهی با ملت دعوت کردیم بهرلسان که ممکن بود مضار و مفاسد اینگونه اقدامات و حشیانه را ظاهر ساختیم تا بلکه رشته این اتحاد نکسلد و امنیت در مملکت قائم گردد این مشت شیعه از جنگال ظلم جمعی از حکام ظلام خونخوار خود پسند نجات یابند و در اصلاح مملکت یکدل و یکجهت بکوشند تا این مقدار قلیل مملکت اسلامی برای مسلمین باقی بماند و مانند ممالک از دست رفته مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت مطهره پایمال سلاطین کفر نگر در برعکس همه را دولت بوعده های عرقوبی گذرانیده در ظاهر مساعدت نموده و باطناً بخیال خود مشغول بوده با اینکه میدانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است باز محض حفظ مراتب اغماض نمودیم و از نصیح و خیر خواهی خود دداری نکردیم تا آنچه را از آن حذر داشتیم واقع شد و رشته اتحاد دولت و ملت یکباره گسیخت و خائنین دین و دولت خبث باطن را ظاهر ساختند باز بر حسب وظیفه شرعی در مقام اصلاح کوشیدیم تا بلکه این رشته گسیخته را دوباره متصل سازیم ولی هنوز مرکب تلگرافات همراهی و مساعدت نخشنگیده تلگرافی که تمام آن الفاظ بی معنی و سراپا مخالف با قواعد مسلمانی است رسید حرکاتی را که تمام جراحات قلب صاحب شرع مطهر و صدمه بر وجود مقدس حضرت حجة الله علیه الصلوة والسلام است باکمال بی شرفی جهاد فی سبیل الله شمرده پیروی چنگیز را دینداری و تخریب اساس اسلام را مسلمانی و تسلیط کفار روس را

تسطنطنیه و احوال آن

برجان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده و باغواهی خائنین دین و عالم نمایان غدار با این همه هتاکی با کمال جسارت افعال خود را مستحسن شمرده اند تا ما را مجبور بآنچه از اظهار و اشاعه آن متحجر بودیم نمودند قال الله تعالیٰ لن يجعل الله للكافرين على مسلمين سيلا .

آیا بر احدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت قاجاریه تاکنون چه صدمات فوق الطاقه بر مسلمانان وارد آمد و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان بدست کفار افتاده قفقاز و شیروانات و بلاد ترکمان و بحر خزر و هرات و افغانستان و بلوچستان و بحرین و مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان تمام از ایران مجزی شد و تمام شیعیان این بلاد با کمال ذلت بدست کفار اسیر شده و از استفاده روحانی مذهب محروم ماندند دولت تمام از ایران رفت و این يك ثلث باقیمانده را هم بانجاء مختلف زمامش را بدست اجانب دادند گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج نمودند و مملکت شیعه را برهن کفار دادند گاهی بدادن امتیازات منحوسه ثروت شیعیان را بمشرکین سپردند و مسلمین را محتاج بآنها ساختند گاهی خزائن مدفونه ایران را بمن بخص بدشمنان دین سپردند یکصد کورو یا بیشتر خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادر شاه و زندیه ذخیره بیت المال مسلمین بود خرج فواحش فرنگستان شد و آنهمه اموال مسلمین را که بیقما میبردند یکپولش را خرج اصلاح مملکت و سد باب احتیاج رعیت نمودند گرگان آدمی خوار و عالم نمایان دین بر باد ده نیز وقت را غنیمت شمرده بجان و مال مسلمین افتادند و روز بروز زخمی تازه بر قلب منور حضرت بقیة الله عجل الله فرجه زدند بحدی شیرازه ملك و ملت را گسیختند که اجانب علناً مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده حصص برای خود مفروض نموده در اینحال شیعیان آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین از باطن ائمه هدی علیهم السلام استمداد نموده بیکباره حرکت کردند و برای حفظ این قطعه باقی مانده از مملکت اسلامی و نجات از سفاکی و استبداد قاجاریه با جان و مال حاضر شدند و بمعاونت و امداد حضرت حجة الله عجل الله فرجه بمطلوب خود خواهند رسید و داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه

فصل سوم

عدم الهی بگردن گرفته ایم تا آخرین نقطه امکان در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری نموده و در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور مسلمین است حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجة الله ارواح العالمین فداه در انجاح این مقصد استمداد نموده بمعاونت آنحضرت مستظهر و معتمدیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الالعة الله علی القوم الظالمین .

الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل محمد حسین الاحقر محمد کاظم الخراسانی
الاحقر عبدالله المازندرانی .

نسخه این تلگراف را از نجف باستانبول میفرستند و در استانبول بطبع رسیده تمام بلدان شیعه منتشر میگردد تا در دربار ایران چه تأثیر نماید شهدالله تعالی صحیح اسلام نجف اشرف با اینکه شاه برای آنها دسته مخالف در نجف ساخته و بدادن سالی چند هزار تومان با آقا سید کاظم یزدی بعنوان مال الاجاره املاک و عمارات دولتی تهران تا نماز او در این عمارتها صحیح باشد او را سر دسته مخالفین نجف قرار داده با وجود این نیکو بوظیفه دیانت خود رفتار و در کمال استقامت استقلال مملکت اسلامی را حمایت مینمایند .

فصل چهارم

اقدامات نگارنده

بازچند کلمه از حال خود بنویسم مقصود اصلی من در استانبول تأسیس مرکزی است برای آزادیخواهان ایران تا بتوانند در هر کجا باشند بآن مرکز توجه نمایند و آن مرکز تعلیمات نافع بانجمنهای ملی ایران بدهد از روی این نیت در ورود با استانبول از حال انجمن سعادت وانجمنهای دیگر تحقیق مینمایم ومعلوم میشود اعضای انجمن سعادت ۳۰ نفر میباشد ۱۰ نفر وکلای تجار و ۲۰ نفر وکلای اصناف این انجمن اولاً برای جمع نمودن اعانه بجهت مجاهدین تأسیس شده ولی اکنون در همه کارهای ایرانیان آنجا بلکه در کلیه کارهای راجع بمشروطیت ایران مداخله مینماید در صورتیکه اشخاص با اطلاع ایرانی که در استانبول هستند داخل انجمن نیستند یا انتخاب نشده اند و یا اگر انتخاب شده اند قبول عضویت نکرده اند مثلاً حاج زین العابدین مراغه‌ئی که پیر مرد وطن دوستی است و میگویند کتاب ابراهیم بیگ از تألیفات او است یا بشرکت او نوشته شده در کار مشروطیت ایران زحمت میکشد و از انجمن سعادت دلخوش نیست و همچنین بعضی دیگر از طرفداران ملت را میبینیم با انجمن همراه نیستند افسوس میخورم که چهار نفر ایرانی در یک شهر خارج هستند همه میخواهند خدمتی بوطن خود کرده باشند و باهم نمیسازند در اینحال بخیال میافتم که چون من شخص غریب هستم و داخل خیالات شخصی آنها نیستم و هیچ طرف تصور غرض در من مینماید بهتر اینست اقدام کرده این خلف را از میان برادران وطنی خود برداشته همه را با هم مالوف نمایم تا باتفاق کار کرده بقوت اتحاد کاری از پیش ببرند خاصه اکنون که بواسطه مشروطیت عثمانی این شهر طرف توجه مشروطه خواهان ایران شده است و چشم ایرانیان عموماً باینجا است هر قدر ایرانیان مقیم این پایتخت با هم متفق باشند برای اصل مقصد بهتر خواهد بود گر چه بعضی میگویند اینکار

فصل چهارم

صورت پذیر نیست و موفقیت حاصل نمیگردد اما از آنجا که من از خیالی که بر سرم افتاد بزودی منصرف نمیشوم خاصه که کار را صحیح دانسته برای مقصد اصلی مفید بدانم اینست که اولاً ایرانیان را منع میکنم انجمن دیگر در مقابل انجمن سعادت داشته باشند و اگر بواسطه اعضای آن که فقط برای جمع آوری اعانه انتخاب شده و بکارهای مهمتر نمیتوانند دخالت نمایند نگرانی دارند میتوانند اعضاء را تغییر داده یا اشخاص باسیاست را با آنها ضمیمه نمایند و بهر صورت نگذارند اختلاف کلمه حاصل گردد هر کدام از اعضای انجمن را هم که میبینم باتفاق واتحاد نصیحت مینمایم و چون تصور میکنم انجمن سعادت میتواند با اصلاحاتی که در آن بشود مرکز ملی ایران در خارج بوده باشد باین خیال بلندن و پاریس و نقاط دیگر که رفقای مهاجر هستند کاغذ نوشته آنها را دعوت مینمایم از جمله شرح ذیل را بمیرزا اسمعیل خان ممتازالدوله که رئیس مجلس شورایی ملی بوده پاریس مینویسم :

از تمام کارهای ما مهمتر تشکیل کمیته مرکزیست که تا چندی در خارج ایران دایره مرکز افکار و محل رد قبول و منبع تعلیمات و مرجع مهم امور سیاسی خارجه و داخله و حرف ربط میان ملت و مراکز آزادیخواه دنیا بوده باشد البته اگر از اول مشروطیت ایران چنانکه مکرر مذاکره شده چنین مرکزی در خارج ایران تشکیل شده بود بسیاری از حوادث که واقع شد رونمیداد اکنون هم هر يك روز تأخیرش موجب تقویت وقت است البته میدانید با بودن چندتن در پاریس چند تن در لندن و چندتن در استانبول بی خبر از حال و کار یکدیگر و هر حوزه یا هر شخص بخیال خود حرکت نمایند کاری صورت نگرفته استغانه وطن بیکس جواب گفته نمیشود عقیده من اینست اشخاصی که میخواهند برای سعادت آتیه وطن بکوشند باید در اول زمان امکان در یکجا مجتمع شده تشکیل انجمن مرکزی را داده زان پس هر کدام هر مأموریتی بهر کجا حاصل کردند در انجام آن خدمت بکوشند البته اقدامات آذربایجانیان روی ملت را سفید کرده و اگر امید نجاتی باشد بغیر آنها است ولی بدیهی است استخلاص يك مملکت مانند ایران از چنگال ظلم و ستم و اداره نمودن آن با بی پولی و بیعلمی و بی اتفاقی در مقابل سیاست بازبهای اجانب و اغراض شخصی بعضی خاصه معممین از

اقدامات نگارنده

خدا بی خبر کار آسانی نیست مرکز فکری و پولی محکم لازم دارد اگر این مرکز تشکیل شد البته اول وظیفهٔ او تأسیس صندوق مالیه ملی است که مباشرینش از اشخاص مطمئن مثلا از فارسیان تحصیل کرده هندوستان باشند که نساخته خراب نشده چراگاه طمعکاران نگردد.

اگر این صندوق آنطور که باید و شاید تأسیس شود و همه بدانند عایداتش بمصارف نوعی میرسد در خارج و داخل جلب قلب و پول ایرانیان متمول وطنخواه را بسوی خود نموده نقایص امور مالی بداشتن آن رفته رفته برطرف میشود و تمام اینها فرع داشتن مرکز است در تفلیس با ایرانیان آنجا صحبت داشتم در استانبول مکرر در این باب گفتگو کرده ام ولی تا اشخاص مهم از مهاجرین در یک محل جمع نشوند اینکار صورت نخواهد گرفت البته اشخاصی که در این حادثه هجرت کرده اند یا قبلا بتقصیر ملت خواهی تبعید شده اند اولویت دارند باینکه با رأی آنها تشکیل این مرکز در خارج بشود کسی هم حق اعتراض نخواهد داشت اگر خدا خواست و مرکز تشکیل شد بر رؤساء عشایر و نظام داخلی مملکت تأمینات داده میشود و روی دل اشخاصی که در داخله ملجأ و پناهی ندارند باین مرکز خواهد شد با مخبر السلطنه و تقی زاده و دیگر مهاجرین صحبت داشته جواب کافی برای من بنویسید.

و هم شرح مفصل بانجمن سعادت مینویسم احوال بی پولی مملکت بسته بودن تمام طرق تحصیل پول را از استقراض از خارجه و غیره شرح داده حاجتمندی ملت را در اصلاح امور ملی بیول کافی توضیح داده از آنها میخواهم هیئت مطمئنی را نزد من بفرستند تا آنچه را در اصلاح مالیه در نظر دارم با آنها صحبت بدارم يك هیئت از طرف انجمن سعادت آمده آنچه بخاطر دارم به آنها میگویم ولی افسوس که بی نتیجه میماند.

در این ایام خبر میرسد که قشون روس بسرحد آذربایجان آمده وارد خاک ایران خواهد شد بدیهی است این خبر ایرانیان مقیم مهاجر را متوخش میسازد مجمع مهاجرین هم که یش از ده نفر اعضاء ندارد برای جلوگیری از این اقدام روسها در اینجا چه میتوانند بکنند مسلم است روس بی رضای دولت انگلیس چنین اقدامی نمیکند و

فصل چهارم

باز اندیشه میشود که آلمانها در نهایت دقت مراقب اعمال روس و انگلیس هستند که بر نفع یکدیگر اقدامی نموده سر اورا بی کلاه نگذارند در اینصورت چگونه راضی شده قشون روس وارد خاک ایران گردد در صورتیکه دستاویزی ندارد زیرا که مجاهدین آذربایجان در حفظ حقوق تبعه خارجه مخصوصاً روسها هیچ کوتاهی نکرده اند و بالاخره تصویر میشود روس و انگلیس در کشمکش ملیون ایرانی بادر باریان باهم سازش نموده میخواهند بتقسیم مملکت پردازند .

بالجمله برای اینکه ما در این پایتخت چه اقدامی میتوانیم بکنیم بهتر چنان دیده میشود مهاجرین با انجمن سعادت و بعضی ایرانیان مقیم که خارج از انجمن هستند يك مجلس گفتگو نموده باتفاق آراء هر اقدامی لازم است بشود برای این اقدام برفع اختلاف میان هموطنان موقع را مناسب دیده بارفقای مهاجر شبانه میروم بخانه حاج زین العابدین مراغه ئی که اورا همراه کرده اجماعاً بانجمن سعادت که در همانشب منعقد است وارد شده اسباب اتحاد و اتفاق را فراهم آوردیم ضمناً در کار ورود قشون روس بآذربایجان مشورت مینمائیم امامذاکره باحاجی بی نتیجه میماند فقط معلوم میگردد رفع اختلاف کلفه هموطنان کار آسانی نیست باوجود این باصرار رقفا بانجمن رفته نطق مفصلی مبنی بر تشکر از زحمات ملی آنها و تأکید در اتحاد و اتفاق نموده ضمناً میگویم چون انجمن سعادت میخواهد در سیاست ایران مداخله کند و برضد پیش آمد های ناگوار مملکت که بدست همسایگان جنوب و شمال میشود خصوصاً بر علیه تجاوزات روس اقدامات نماید بهتر اینست که دو سه جلسه فوق العاده منعقد کرده جمعی از هموطنان مقیم و مهاجر که جزء انجمن نیستند نیز دعوت شده بتصویب همه اقدام بشود که بشیمانی نداشته باشد حاضرین همه این رأی را تصویب کرده نام چندتن از هموطنان را نوشته رقعہ دعوت برای آنها میفرستند و هم مقرر میشود فردای آنشب در انجمن فوق العاده در باب میتینگی که میخواهند بدهند و بسفارتخانهای دول تظلم نمایند مشورت کنند .

بنگارنده از این مجلس خشنود برخاسته تصور میکنم هموطنان وطن خواه که خارج انجمن هستند باین دعوت خواهند آمد و ضمناً در چند مجلس اسباب اصلاح آنها فراهم میشود فردای آنروز در مجمع حاضر گشته میشنوم مردم در خان والده

اقدامات نگارنده

جمع شده میخوانند بسفارتخانههای دول رفته شکایت نمایند گفته میشود قرار بود کلیه اقدامات لازم در مجلسی فوق العاده مطرح گردد و بعد اجرا شود در اینصورت چرا بی مشورت برفتن سفارتخانه ها اقدام میشود بعضی از مخالفین جواب بیمعنی داده کار بیدگویی میرسد بحدی که نزدیک است بمعارضه وز دو خورد منجر شود آنهم از اشخاصی که من بعقل و دانش آنها امیدواری داشته گمان میکردم ام بدست آنها کارهای بزرگ دراستانبول میتوان انجام داد .

خلاصه وضع مجلس را که اینطور میبینم برفقا میگویم جای ماندن نیست و ما نباید خود را داخل اغراض شخصی این مردم نمائیم از مجلس برخاسته عقل و تجربه حاجی مراغه رای تمذیس میکنم که دخالت بکار این مردم نمیکند بعد از این واقعه در خیالات من که تصور میکردم در این شهر با این اشخاص میشود کار کرد تغییر حاصل شده میفهمم ایرانیان خارج هم از جنس ایرانیان داخل هستند بلکه در غربت لافزنی و خود پسندی آنها زیادتر است لهذا از انجمن سعادت صرف نظر کرده دو سه روز در خانه مینشینم و فکر میکنم کجا بروم و چه بکنم رفتای مهاجر میآیند که انجمن خود را منعقد کنیم میگویم اکنون صلاح نیست چه تصور میکنند تشکیل این انجمن برای مزاحمت با انجمن سعادت است و نزاع ترك و فارس (۱) عاقبت خوشی ندارد دوسه روز فاصله جمعی از اعضاء انجمن سعادت نزد من آمده از واقعه آنروز انجمن معذرت خواسته خواهش میکنند از آن قضیه چیزی در خاطر نگرفته باز هر چه بتوانم در کارهای آنها مساعدت نمایم معذرت آنها را پذیرفته میگویم افسوس که دارم این است چرا در اینحال پریشان مملکت چهار نفر هموطن که در یک مرکز خارجه هستند باهم نمیسازند نمیفهمند چه میکنند و چه باید بکنند .

(۱) چون اکثریت انجمن سعادت با ترکان آذربایجانی است .

فصل پنجم

متینغ بین المللی و اخبار ایران

در این ایام دو نفر از جوانان ایرانی نزد من آمده اظهار میکنند در یک اوغلی انجمنی تشکیل خواهد شد و از عثمانیان و ایرانیان و ارمنه و کردها و اروپائیان از هر یک باطنی بزبان ملی خود نطق میکند برای همدردی با ایرانیان و تقویت نمودن از مشروطیت ایران از طرف عموم فارسی زبانان هم شما باید نطق کنید میپذیرم روز مبرور از خان والده که مرکز آنها است حرکت کرده با بیرق ماه و ستاره عثمانی و بیرق شیروخورشید با جماع روانه یک اوغلی شده در عمارت تیاتر تپه باشی جمع شده انجمن در تحت ریاست پرنس صباح الدین پسر محمود پاشا منعقد میگردد صباح الدین در دفتر آزادی این مات فرد انتخاب میباشد او و پدرش بمشروطیت این مملکت حق عظیم دارند صباح الدین چهل و چند سال از عمرش میگذرد و پدرش تازه وفات یافته نمایش صباح حریت که شرح اقدامات محمود پاشا و صباح الدین و جان فشانی آنها در راه حریت و رفتن ایشان از استانبول بیاریس و توقف در آنجا تا آخر عمر محمود پاشا بهترین نمایشی است که در این وقت جمعیت اتحاد و شرقی میدهد و فوق العاده بسلطان حمید بر میخورد و در آخر این فصل خلاصه بی از نمایش مبرور را برای تذکر خوانندگان مینویسم .

خلاصه در مجلس متینغ جمعی از تجار و اعیان و کسبه ایرانی مقیم و مهاجر و جمعی از عثمانیان ارمنه و اروپائیان جمع شده نخست پرنس صباح الدین با نطق مفصلی مجلس را افتتاح نموده تمجید زیاد از ایرانیان و علمای آزادیخواه کرده حسن عاقبت کار آزادی ایران را از صمیم قلب از خداوند درخواست مینماید بعد از آن از طرف عموم ارمنه رئیس آنها ملومیان بزبان ارمنی نطق مفصلی مینماید راجع به ترقیات ایران و مشروطیت این مملکت و اظهار اتحاد ارمنه با ایرانیان و تاریخ ورود

متینغ بین المللی و اخبار ایران

ارامنه در زمان شاه عباس صفوی بایران و وعده میدهد که ارامنه در کمال صمیمیت آزادی ایران را خواستگارانند و از هر گونه فداکاری در این راه دریغ نمیدارند بعد از این از طرف عموم کرد زبانان یکی از رؤسای آنها نطقی در همدردی اکراد ایران و خارج با مردم غیور آذربایجان نموده اظهار اتحاد با ایرانیان و مساعدت با آزادی آنها میکنند زان پس نوبت بنگارنده میرسد شرح مفصلی بیان میکنم که خلاصه اش اینست :

از آن هنگام که روی زمین را فقط دو حکومت اداره میکرده و یکی از آن دو ایران بوده تا امروز تاریخ بما نشان میدهد که ملت ایران در هوش و ذکاء نجات و اصالت اگر از دیگر ملل عالم مقدم نبوده است از هیچ ملت هم وانمیدانده در قرنهای اخیر که عالم بشریت شروع بتمدن جدید کرد اگرچه ایرانیان بواسطه اغفال سران و سروران خود قدمی چند از قافله تمدن عقب ماندند اما بزودی از خواب بیدار شده میخواهند خود را بقافله عالم مدنیت رسانیده ایام غفلت را بوجه احسن تلافی نمایند در نجات و اصالت ایرانیان همین يك نکته کافی است که در انقلابات اخیر که همه گونه مخاطره از تحریکات خارج و داخل برای اجانب مترقب الوقوع بود ایرانیان با کمال مراقبت حقوق خارجه ها و ملل متنوعه را که در اقلیت هستند حفظ نموده نگذازدند جزئی حق از حقوق آنها پایمال بگردد یا خللی بتجارت و آسایش آنها برسد بلی ما اعتراف داریم هنوز ملت ما در معلومات عصر حاضر و در تجربیات مفید بحدی نرسیده که بتواند پیای علم و تجربه خود راه سعادت آتیه را پیموده اساس آزادی و مشروطیت را که متاع فلاح و درستکاری است بقوت علم و عمل استوار نماید .

ولی خوشبختانه آزادی ملت و اساس معدلت و محدودیت سلطنت از احکام دین و مذهب ما است یعنی شرع مقدس اسلام حکم میکند که پادشاه ظالم جابر باج و خراج نباید داد مذهب حنیف جعفری حکم مینماید که در این زمان حکومت ملت با خود ملت است نه اینکه بخوایم بگویم بنای تمدن روی اساس مذهب باشد نه بلکه میخواهیم بگویم چون ایرانیان فوق العاده پای بست اساس دین و مذهب هستند بحسن اتفاق مشروطیت دولت را قوت فوق العاده روحانی هم مدد میرساند و بهمین

فصل پنجم

سبب بود که حکومت باغشاه تهران یا حوزه مرکزی استبدادی ایران در مخالفت با اساس مشروطیت و تعطیل حقوق مشروع ملت بمساعدت روحانی نمایان بی دین و دنیا طلبان بی مروت و بد نام کنندگان نوع اهل شرع و شریعت متوسل شد بیشتر از آنکه بآلات و ادوات جنگ و بمساعدت توپ و تفنگ توسل جسته باشد.

خائنان دین و ملت هم خواستند اساس مشروطیت را مخالف مذهب و منافی با دیانت اسلامی که مبداء و منشأ تمدن است جلوه داده از این راه استبداد سلطنت را تقویت نمایند اما ملت بزودی پی بحقیقت برده فریب دسایس آنها را نخورده از ایشان اعراض کرد.

از طرف دیگر حجاج اسلام که حامل لوای شرع میبندد با کمال قدرت از شبهات مغرضین و وسوسه های باطل جلوگیری نموده نگذارند خلل در عقاید ملت حاصل گردد. بلی یک مطلب شاید در خاطرها خطور کند که در هنگام هجوم خصم بر اساس مشروطیت چرا آنطور که مردم غیور آذربایجان حملات ظالمانه را دفع کرده با جانهای عزیز خود اساس سعادت را محافظت نمودند مردم ولایات دیگر آنطور مذاافعه نکردند لهذا لازم است علت این مطلب را بعرض حاضرین برسانم اولاً عادت قدیم ملت ایران اینست که بی سر نمیتواند کار کند چنانکه در قصه ضحاک تاریخ نشان میدهد از سران و افسران و صنوف عالی کسی برای برهم زدن اساس ظلم ضحاک پیشقدم نشد در صورتیکه مردم انتظار سر برداشتن سر و سرور را داشتند عاقبت کاوه آهنگر درفش کلبانی را برداشته از خانه خود بیرون آمد و ملت در قفای او بهیجان آمده کردند آنکار که باید کرده باشند در آذربایجان یکی دو نفر جوان مرد غیرتمند قدم بمیدان نهاده قوای ملی دور آنها جمع شده حملات خصم را مدافعه کردند اما ولایات دیگر بتهران نظر داشتند و در تهران بعضی از سران و افسران ملت کشته و یا گرفتار گشته و پاره می متواری شده کسی باقی نماند که آزادیخواهان را پیشوا گردد با وجود این در روز بمباردمان مجلس شورایی چندین ساعت جوانان غیور ملت با قوای دولت در کمال رشادت جنگیدند و مکرر حملات قشون استبداد را دفع داده بالاخره بواسطه قلت عدد و بسته بودن طرق و شوارع بروی آزادیخواهان که نتوانستند خود را بمدد

متیخ بین المللی و اخبار ایران

مجاهدین برسانند بظاهر مغلوب گردیدند مردم ولایات دیگر هم حال تهران را دیده آرام گرفته انتظار وقت و فرصت را میکشند.

دیگر آنکه مردم آذربایجان شاه حالیه یا حاکم باغشاه را در زمان ولیمهدیش که نزد آنها بود نیکو میشناختند و میدانستند که او بحکومت ملی رضا نخواهد داد و از این سبب تهیه اسباب مدافعه را دیده بودند اما مردم ولایات دیگر آن شناسائی را در باره او نداشتند و تصور نمیکردند کسی دعوی مسلمانی و عقل و دانش کند و خراب نماید خانه خود را بکشد ملت خود را بتاراج دهد اموال رعیت خود را متواری کند خیرخواهان مملکت خود را ویران بسازد معبد مقدس خود را مخالفت کند کتاب آسمانی خود را از این سبب تدارک دفاع ندیده بودند و گر نه تمام ملت ایران (باستانی تپی چند از مستبدین خیانتکار که گوشت و پوست و استخوان آنها از خون مظلومین پرورش یافته) هواخواه آزادی و طالب مشروطیت میباشند همه هم رأی و هم خیالند و در این موضوع تفاوتی میان احساسات مردم آذربایجان با احساسات دیگر مردم ایران نیست.

اگر چه ناله ما ایرانیان ضعیف است ولی تشکر داریم از آزادیخواهان عالم که محض شرف انسانیت و همدردی عالم بشریت ما را بنغمه های ملی نوع خواهانه خود مساعدت و صدابصدای ما میدهند تا بتوانیم بگوش عالمیان برسانیم ملت ایران از ترك و فارس و عرب و عجم یکدل و یک زبان میگوید: زنده باد آزادی مرده باد استبداد. از نطق نگارنده حاضرین بینهایت خشنود شده پرنس صباح الدین از جای خود برخاسته نزدیک میآید بنگارنده دست میدهد و تشکرات خود را اظهار مینماید بعد از آن از طرف مردم آذربایجان سعید سلماس که جوان غیرتمند و از نخبه آزادیخواهان آن سامان است بزبان ترکی آذربایجانی نطق غرائی نموده در ضمن از سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی و اشخاصی که در دوره ناصر الدین شاه در راه برهمزدن اساس استبداد فداکاری کرده اند و از حوادث اخیر ایران و از غیرتمندی مردم آذربایجان از حرکات ناشایست درباریان تهران و بالاخره ذکر جمیل از حلیج میرزا ابراهیم تبریزی سید جمال الدین و اعظ اصفهانی ملک المتکلمین اصفهانی

فصل پنجم

ومیرزا جهانگیرخان صوراسرافیل شهدای راه آزادی بمیان آورده روان آنها و دیگر شهدای وطن را شاد نموده نطق اوبسی مستحسن واقع میگردد بعد از آن مسیو قریت فرانسوی از جانب اروپائیان آزادیخواه نطق مفصل مهیجی ایراد نموده حاصلش همراهی آزادیخواهان اروپا با ایران و ایرانیانست دراسترداد اساس آزادی آنها و شرحی نیز از غیرتمندی فرانسویان بیان میکند در اخقاق حقوق مشروعه ملت خود اضافه مینماید که اگر ایرانیان بخواهند حق مغضوب خودرا استرداد نمایند باید همان کاررا که ملت فرانسه بامرکز استبداد خود کرد بکنند تا بمقصود برسند .

بعد از آن پرنس صباح‌الدین نتیجه مجلس را که اتحاد ملل خاصه ملل اسلامی درحفظ استقلال ایران واعاده مشروطیت وافتتاح مجلس ملی است نقل کرده مجلس را خاتمه میدهد .

واما اخبار ایران ودربار باغشاه دراین ایام غیر از تبریز که آزادانه میگویند و مینویسند و میکنند آنچه میخواهند در باقی ولایات ایران سروصدائی نیست در تهران دریست و سیم شعبان که آخرو وعده سه ماه شاه برای افتتاح مجلس بوده چون بوعده وفا نمیشود هیجانی در ملت ظاهر گشته یکی دوساعت بازار را دیرتر باز مینمایند ولی دولتیان جلوگیری نموده بعضی از سردسته هارا گرفته حبس و زنجیر مینمایند و بعضی از تجار محافظه کار بحماییت دولت مردم را آرام نموده بازار باز میشود و وعده نوزدهم شوال برای افتتاح مجلس داده میشود دستخط شاه خطاب بمشیرالسلطنه صادر میگردد مردم مشغول انتخاب شوند نوزدهم شوال مجلس دائر میشود فقط مردم آذربایجان تا دست از شرارت بردارند حق انتخاب نمودن نماینده را نخواهند داشت مقصود از صدور این دستخط این بوده که ماه رمضان را چون موقع اجتماعات و درمخاطره هیجان عمومی است سلامت و آرامی بگذرانند تا بعد چه پیش آید .

و باید دانست نقشه مرکز استبداد که بدست روسها و ایرانیان روس مآب کشیده میشود این است که از روز برهم زدن مجلس چه در تهران و چه در سایر ولایات بهروسیله باشد بتوسط مستبدین مخصوصاً روحانی نمایان بی دین بمردم القاء میشود که روز وعده افتتاح مجلس که حکم شاه بتجدید انتخابات نشر میشود جمعیتی جمع

متنخ بین المللی و اخبار ایران

شده اظهار نمایند ما مشروطه نمیخواهیم این اظهار وسیله انحلال مشروطیت گشته بی آنکه از جانب شاه مخالفتی با قانون اساسی شده باشد آنوقت با خاطر آسوده حکومت استبدادی بنمایند در ماه جمادی الاولی حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران و شیخ فضل الله نوری و جمعی از تاجر و روضه خوان و غیره باستشهاد تمام کردن میردازند برای روز موعود اما پیش از تمام شدن مدت وعده سه ماه اول نمیتوانند تهیه می بینند و ناچارند وعده را بشوال بیاندازند بعد از ماه رمضان باوجود اینکه کار آذربایجان یک طرفی شده قشون دولت متفرق گشته چون وعده نوزدهم شوال نزدیک میگردد دعوتی از رفقای خود در دربار نموده قریب دوست نفر را حاضر مینمایند و در آن مجلس دستخطی از شاه خوانده میشود که ما خیال داریم مجلس را افتتاح کنیم نظامنامه انتخابات را طوری که موافق شرع انور بوده باشد بنویسید تا مردم مشغول انتخاب گردند .

هیئت اجتماعی ملی مصنوعی یکمرتبه بصدا در آمده میگویند ما مشروطه نمیخواهیم ما بهمین سلطنت که هست راضی هستیم در این حال امیر بهادر تلگرافات جعلی فرمایشی از ولایات که هیچیک مشروطه نمیخواهند اظهار کرده عقیده این مجلس را تقویت نموده نتیجه گرفته میشود که ایرانی غیر از آذربایجان هیچ کجا مشروطه نمیخواهد و برضد افتتاح مجلس است از روی این مجلس و این اظهارات در تاریخ بیست و نهم شوال در جرائد خارجه درج میشود شاه ایران بیانیه‌ئی منتشر کرده باین مضمون که ما حاضر بودیم مجلس را بر حسب وعده خود بدهیم ولی ملت حاضر نیستند و نمیخواهند از اینجهت ما هم منصرف شده حکومت ایران بترتیب سابق اداره میشود .

معلوم است این اظهارات که خلاف بودنش بر همه کس ظاهر است چه تأثیر خواهد داشت و چه اندازه آزادیخواهان را بهیجان میآورد شاه تصور مینماید گرفتن سلطنت از دست او برای درباریان آسانتر است تا برای بازاریان با آنچه در بردارد از احساسات خود و از تشویقات خارجیها .

اینست که باوجود تهدیدات ملت و وقایع تبریز و احکام علمای اعلام باز دست از